

خردسالان

# دوست

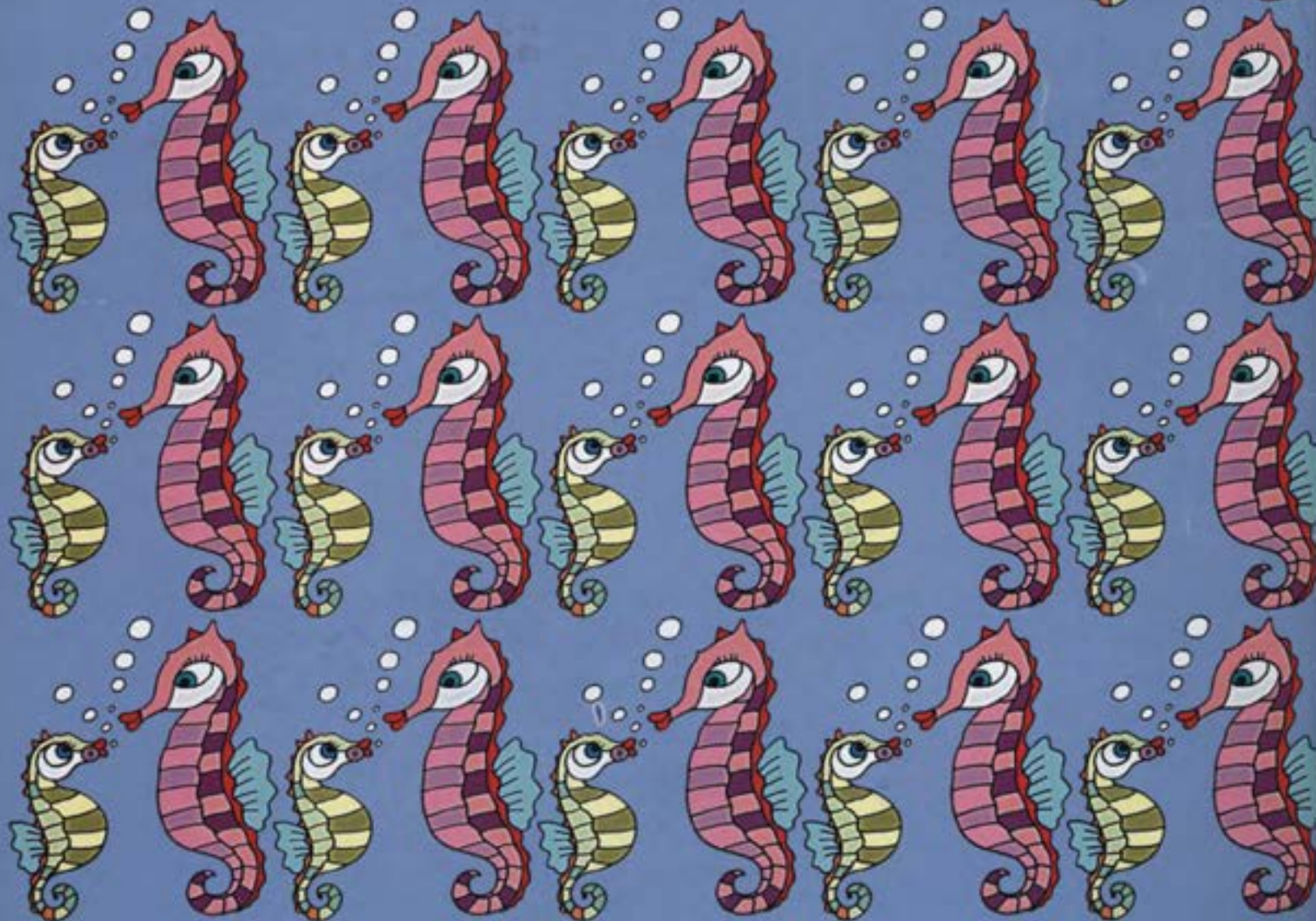


سال چهارم ،

شماره ۵ ، پنجمین

۷ دی ۱۳۸۵

۳۰۰ تومان



- ۱۳:  ..... جیقیل جنگجو و اژدها
- ۱۸:  ..... کوچولو و ماهی
- ۲۰:  ..... قصه‌ی حیوانات
- ۲۲:  ..... پدر من ...
- ۲۴:  ..... کاردستی
- ۲۵:  ..... فرم اشتراک
- ۲۷:  ..... ترانه‌های آسمانی

- ۳:  ..... با من بیا
- ۴:  ..... سه قسمت مساوی
- ۷:  ..... نقاشی
- ۸:  ..... فرشته‌ها
- ۱۰:  ..... برف بازی
- ۱۱:  ..... جدول
- ۱۲:  ..... بازی

- مدیر مسئول: مهدی ازگانی
- سردبیران: امین‌علا، سحرخان کشاورزی آزاد
- مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد حسن سلواریان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: عبدالصغیر
- لمتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
- امورمشترکین: محمد رضا انصاری
- نشانی: تهران - خیابان انقلاب - چهارراه گلچین - شماره ۹۶۲ - نشر عروج
- تلفن: ۰۲۱-۸۳۹۷۰۰۰۰، ۰۲۱-۸۳۳۳۰۰۰۰، ۰۲۱-۸۳۳۳۰۰۰۱

پدر و مادر عزیز، مری کرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی شده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط اعتماد به نفس‌شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از محله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات محله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# بامن بیا ...



دوست من سلام.

من اسب دریایی هستم. می‌دانی چرا به من اسب دریایی می‌گویند؟ چون من در آب‌های گرم دریاها زندگی می‌کنم و سری به شکل اسب دارم. من و خواهر و برادرهایم، یک روز تخم‌های خیلی خیلی کوچولویی بودیم. مادرم تخم‌ها را در کیسه‌ی نرمی که پدرم دارد گذاشت و تا وقت به دنیا آمدن ما، پدر از ما مراقبت کرد.

پدرم همیشه با خنده می‌گوید: «من شما را به دنیا آورده‌ام!» و مادرم می‌گوید: «همه‌ی اسب‌های دریایی را پدرهایشان به دنیا آورده‌اند!» ولی برای من فرقی نمی‌کند. مهم این است که امروز پیش تو دوست خوبم هستم. حالا اگر آماده‌ای برای ورق زدن مجله، همراه من بیا...



# سه قسمت مساوی

مرجان کشاورزی آزاد



یکی بود، یکی نبود.

یک موش و یک گنجشک و یک مورچه با هم دوست بودند.

یک روز موش، یک مشت گندم پیدا کرد.

به گنجشک و مورچه گفت: «بیاید گندم‌ها را به سه قسمت تقسیم کنیم.»

آن‌ها دانه‌های گندم را شمردند و هر کدام سهم خودشان را برداشتند.

موش، گندم‌ها را به خانه برد. آن‌ها را آرد کرد و یک کیک خوش‌مزه پخت.

بعد با خودش گفت: «بهتر است کمی از این کیک را برای مورچه و گنجشک ببرم.»

موش، کیک را به سه قسمت تقسیم کرد، یک تکه برای خودش، یک تکه برای

گنجشک و یک تکه هم برای مورچه. بعد سهم گنجشک و مورچه را برایشان

برد. گنجشک دانه‌های گندم را آرد کرد و یک نان خوش‌مزه پخت. بعد با

خودش گفت: «بهتر است کمی از این نان را برای موش و مورچه ببرم.»

گنجشک، نان را به سه قسمت تقسیم کرد: یک تکه برای موش، یک تکه برای

مورچه و یک تکه هم برای خودش. گنجشک، نان موش و مورچه را برایشان برد.

اما هیچ کس نمی‌دانست مورچه با گندم‌هایش چه کرد. روزها گذشت.

تا این که یک روز مورچه در خانه‌ی موش را زد و یک کیسه‌ی پر از گندم به

موش داد و گفت: «من دانه‌های گندم را کاشتم و با نان و کیکی که تو و گنجشک به من

دادید حسابی سیر شدم. حالا گندم‌هایی که کاشته بودم، پر دانه و رسیده شده‌اند. من

آن‌ها را به سه قسمت مساوی تقسیم کردم: یک کیسه برای تو، یک کیسه برای گنجشک

و یک کیسه هم برای خودم!»



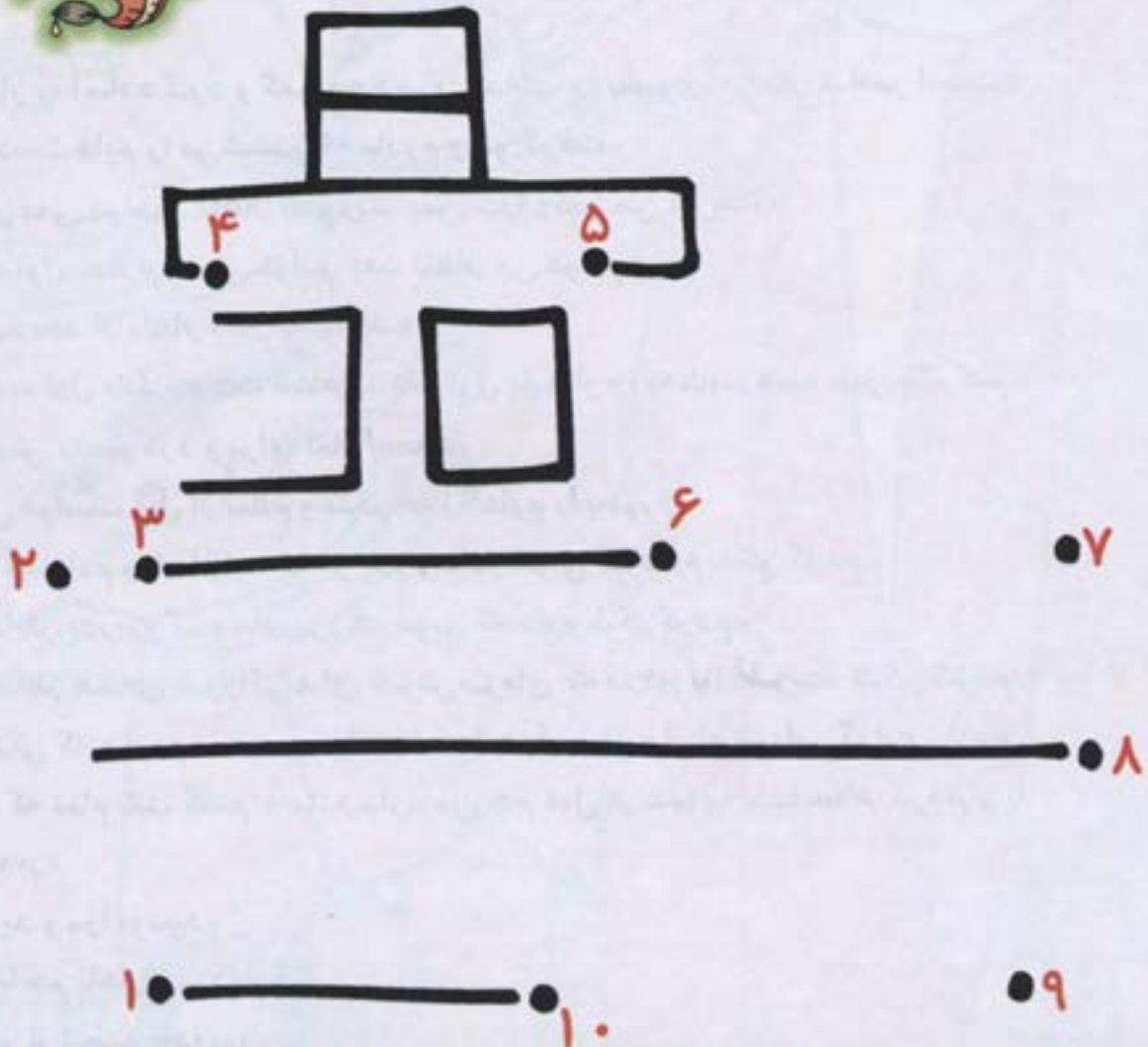
همین موقع گنجشک از راه رسید و کیسه‌ی  
گندمی را که مورچه برایش آورده بود،  
گرفت. آن‌ها خیلی خوش حال بودند و  
همگی خوب می‌دانستند با کیسه‌های  
پر از گندم باید چه کنند!



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.  
آن را رنگ کن.



۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



# فرشته‌ها



مادرم ناهار را آماده کرد و گفت: «دست‌هایت را بشوی! ناهار حاضر است.»  
من داشتم دست‌هایم را می‌شستم که مادرم وضو گرفت.  
گفتم: «مگر نمی‌خواهید ناهار بخورید، پس چرا وضو می‌گیرید؟»  
مادر گفت: «اول نماز را می‌خوانم، بعد ناهار می‌خورم.»  
گفتم: «خب، بعد از ناهار نماز بخوانید.»  
مادرم گفت: «اول باید به خدا سلام بدهم. اول باید او را به خاطر همه چیز شکر کنم.»  
مادرم چادرش را سر کرد و برای نماز ایستاد.  
من دلم نمی‌خواست قبل از سلام و شکر خدا ناهارم را بخورم.  
کنار مادرم ایستادم و خدا را به خاطر پدر و مادر خوبی که دارم شکر کردم.  
خدا را به خاطر پدر بزرگ و مادر بزرگ خوبی که دارم شکر کردم.  
خدا را به خاطر همه‌ی خوراکی‌های خوش‌مزه‌ای که برای ما آفریده شکر کردم.  
من تمام مدتی که مادرم نماز می‌خواند با خدا حرف زدم و از او سپاس‌گزاری کردم.  
نماز مادرم که تمام شد، گفتم: «مادر جان، من هم قبل از غذا به خدا سلام کردم و با  
او حرف زدم.»  
مادرم خندید و مرا بوسید.  
بعد هر دو با هم ناهار خوردیم.  
خانه‌ی ما پر از لبخند خدا بود.







# برف بازی

بابک نیک طلب

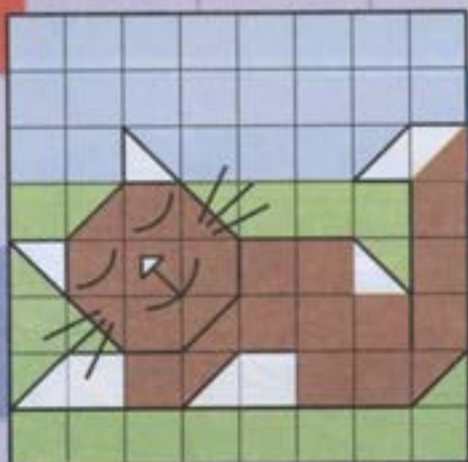
دوباره برف می باره از آسمون  
سفید شده باز کوچه و خیابون

با دستکش و کلاه و شال گردن  
بیرون می رم برای بازی کردن

تو این هوا سرسره بازی خوبه  
اگه آدم برفی بسازی خوبه

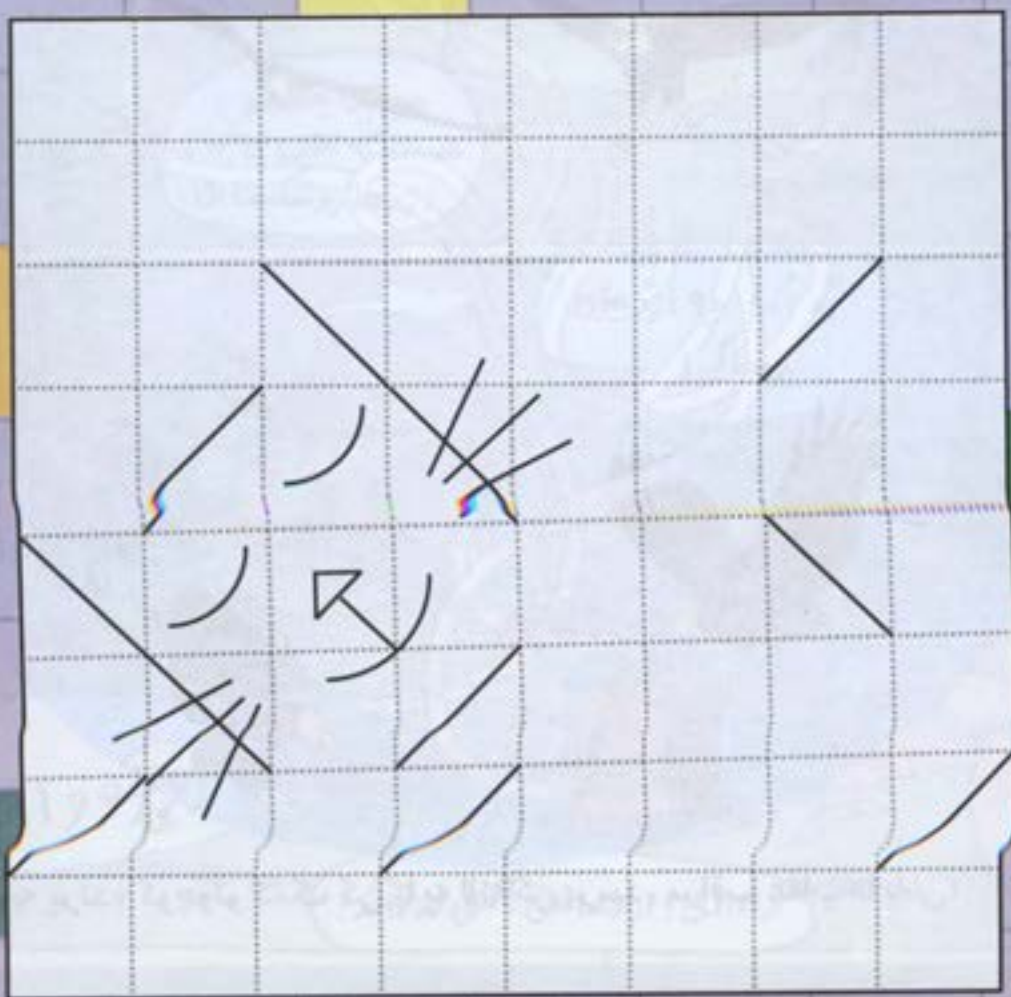
سر می خورم، می خندم و می افتم  
چه کیفی داره بازی، من که گفتم





# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



به پرنده کوچولو کمک کن تا به لانه‌اش برسد. مراقب عقاب‌ها باش!

جیقیل جنگجو و اژدها









بفرما!

قووااااا  
قووااااا

قلب قلب



فکر کنم تنها راهش همین باشه...

آب



آخ دستا درد نکنه  
جیقیل جان یک تکه  
پیتزای تند خوردم > هانم  
آتش گرفتم ...  
> اشدتم می سوختم!

وای چه قدر تنده!

بابا

نوشته و طرح از: کونا فیستانی



# اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام  
نام خانوادگی  
تاریخ تولد  
تحصیلات  
نشانی  
کد پستی  
تلفن  
شروع اشتراک از شماره  
تا شماره  
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست  
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال  
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۰۰۰۰ ریال  
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال  
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند می‌توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴  
شماره - هر شماره ۲۷۵۰ ریال  
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید  
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در  
سراسر کشور)  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل  
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.  
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -  
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک، از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



ابر



کلاه



ماهی



چکمه





چتر

# توچولو و ماهی



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.


کوچولو یک  داشت.

او  را توی تنگ آب گذاشته بود.

یک روز آسمان پر از  شد.

بعد، از  باران بارید.

کوچولو  و تنگ را کنار پنجره گذاشت تا  هم باران را ببیند.

اما  غمگین بود.

کوچولو گفت: «جان! می خواهی بیرون برویم؟» جواب نداد.

کوچولو گفت: «شاید» می خواهی؟» باز هم جواب نداد.

کوچولو گفت: «شاید» می خواهی؟» جواب نداد.

کوچولو گفت: «شاید» مرا می خواهی؟» باز هم جواب نداد.

به یک بزرگ نگاه کرد و آهی کشید و رفت زیر آب.

کوچولو گفت: «شاید» می خواهی؟!»

مادر پیش کوچولو آمد و گفت: «نه عزیزم! نمی خواهد. او می خواهد توی

رودخانه باشد و با قطره های باران بازی کند.»

خندید و توی تنگ چرخید.

کوچولو پوشید و به سر گذاشت.

مادر هم را برداشت و را به رودخانه بردند تا هرچه قدر دلش می خواهد، با قطره های

باران بازی کند.

# قصه‌ی حیوانات



۱ | یک روز وقتی خرس مادر مشغول ماهی‌گیری بود...

۲ | بچه خرس به دنبال یک پروانه رفت. رفت و رفت تا...

۳ | ناگهان به یک سراشیبی رسید و پایش لیز خورد. ۴ | مادر، صدای بچه خرس را شنید و به کمک او رفت.

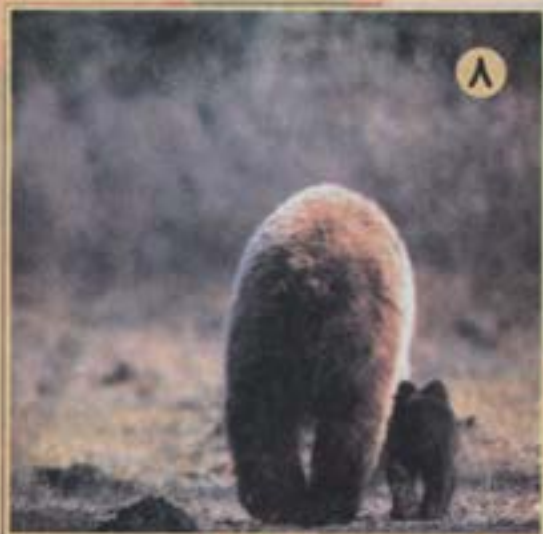




۶ ( مادر، او را بوسید و گفت:  
« نباید از کنار من دور شوی.»

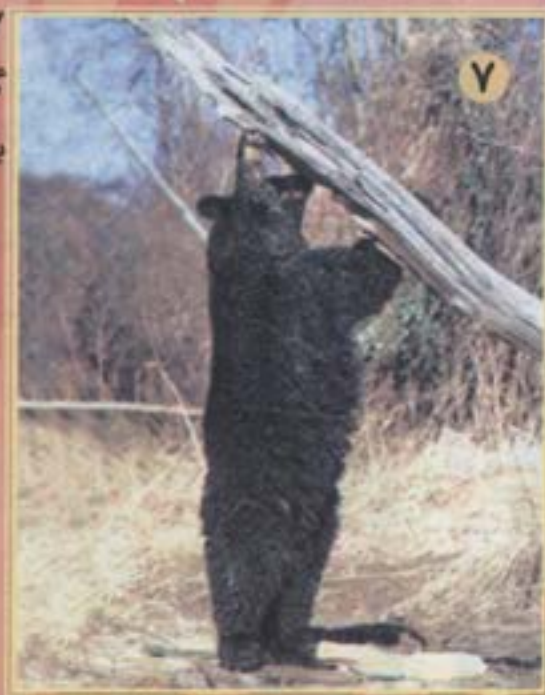


۵ ( بچه خرس روی زمین افتاده بود و گریه می کرد.



۸ ( مادر خندید و گفت: « هر چه قدر هم  
بزرگ شوی، همیشه بچه‌ی نازنین من هستی!»

۷ ( بچه خرس ایستاد و  
گفت: « بین! من چه قدر  
بزرگ شده‌ام.»





# پدرمی...

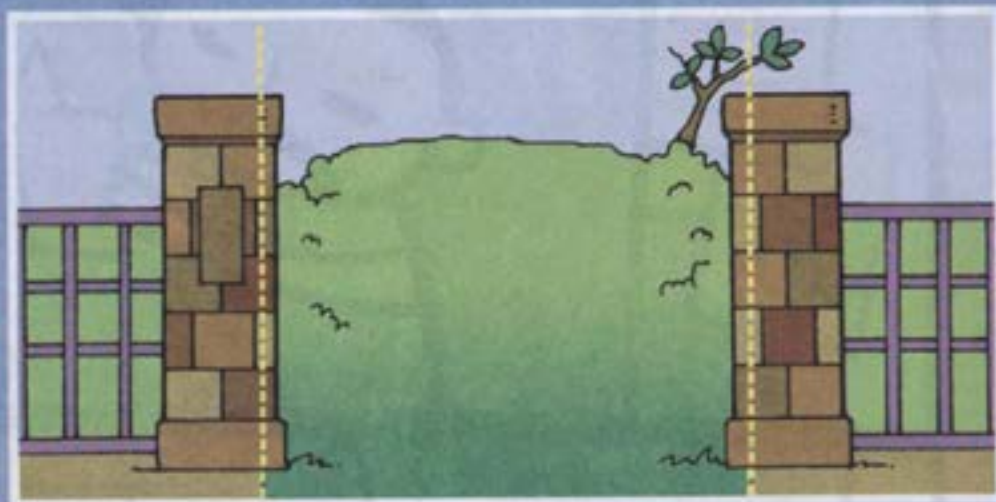
پدر من یک دکه‌ی روزنامه فروشی دارد.  
دکه‌ی پدر من پر از مجله و روزنامه‌های رنگارنگ است.  
بعضی روزها من با پدرم به دکه‌ی او می‌روم تا در دسته کردن و چیدن  
روزنامه‌ها به او کمک کنم.  
یک روز ناگهان باران تندی بارید.  
من و پدر با عجله روزنامه‌ها و مجله‌ها را توی دکه گذاشتیم تا خیس نشوند.  
مجله‌ها خیس نشدند اما من و پدرم حسابی خیس شدیم.  
پدر چای درست کرد تا بخوریم و گرم شویم.  
بعد یک مجله برداشت و برایم قصه خواند.  
حالا هر وقت با پدرم به دکه می‌روم آرزو می‌کنم که باران ببارد تا من و پدر  
چای بخوریم و قصه بخوانیم!



# کاردستی



- شکل‌ها را از روی خط سفید قیچی کن.
- پشت آن‌ها چسب مایع بزن و آن‌ها را از پشت به هم بچسبان.
- کارت را از روی علامت نقطه چین تا بزن.
- می‌توانی در باغ را باز و بسته کنی.





# دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳ تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضا



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





# ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست

قرمز و آبی و زرد  
آمد و برام گل آورد

دسته گل من! تو چه قدر قشنگی  
هر شاخه‌ات یه رنگه، رنگارنگی  
هر کی تو را هدیه برام آورده  
کاری بهشتی کرده  
تو گل‌دان و باغچه و باغ و بیشه  
هر جا باشی، دوستت دارم همیشه

گل، گل ناز و زیبا  
چه نعمتی، خدایا!



